

بررسی تأثیر پارامتر تشخیص (نا)پذیری بر روی نمود زبانی

مجتبی منشی‌زاده^{۱*}، حبیب گوهری^۲

۱. دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
۲. دانشجوی دکتری گروه زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

دریافت: ۹۰/۴/۱۲

پذیرش: ۹۰/۶/۱۴

چکیده

در نظریه ساخت اطلاع، موضوعات و مفاهیم متنوعی مطرح هستند که یکی از این موضوعات، مفهوم شناختی «تشخیص‌پذیری»^۱ است. مفهوم ذهنی تشخیص‌پذیری در زبان دارای نمود است. در این مقاله، تأثیر پارامتر تشخیص‌پذیری بر روی نمود زبانی در حوزه‌های صرف، نحو و نوا^۲ به صورت مقابله‌ای در انگلیسی و فارسی مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد میزان تشخیص‌پذیری مصادیق بر روی نمود صرفی آن‌ها در دو زبان انگلیسی و فارسی تأثیرگذار بوده است؛ مشخصاً اینکه مصادیق تشخیص‌پذیر به صورت ضعیف^۳ (ضمایر) و مصادیق تشخیص‌ناپذیر به صورت قوی^۴ (گروه‌های اسمی کامل) نمود پیدا می‌کنند. یافته دیگر اینکه صورت‌های صرفی ارجح در انگلیسی و فارسی با هم متفاوت هستند. همچنین نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که پارامتر تشخیص‌پذیری در حوزه‌های نحو و نوا بر چگونگی نمود زبانی تأثیرگذار بوده است؛ مثلاً عباراتی که دارای مصداق تشخیص‌پذیر بوده‌اند، بیشتر با جایگاه نحوی نهاد منطبق شده‌اند یا به صورت فاقد تکیه نمود یافته‌اند. یافته دیگر پژوهش این است که برخلاف نحوه نمود صرفی، تأثیر پارامتر فوق‌الذکر در حوزه‌های نحو و نوا در دو زبان انگلیسی و فارسی

د. ش. ۴ (پیاپی ۱)، زمستان ۱۳۹۰، صص ۱۶۹-۱۹۳
فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی

Email: monshizadeh30@yahoo.com

* نویسنده مسئول مقاله:

آدرس مکاتبه: تهران، بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، دانشگاه علامه طباطبائی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، گروه زبان‌شناسی.

1. identifiability
2. prosody
3. weak form
4. strong form



به صورت‌بندی‌های زبانی تقریباً مشابهی منجر شده است. در این پژوهش از آزمون‌های مجذور خی^۲ و Z برای تشخیص معنی‌دار بودن رابطه‌ها استفاده شده است.

واژگان کلیدی: تشخیص (نا)پذیری، ساخت اطلاع، فعال، غیرفعال، نیمه‌فعال، نمود زبانی

۱. مقدمه

لامبرکت^۱ (۱۹۹۴) مصادیق مختلف کلامی را بر اساس میزان تشخیص‌پذیری به دو گروه عمده تشخیص‌پذیر و تشخیص‌ناپذیر تقسیم می‌کند. عناصر تشخیص‌پذیر عناصری هستند که گوینده فرض می‌کند مصداق آن‌ها قبلاً در کلام فعال شده است و شنونده قادر به تشخیص مصداق آن‌ها است؛ درحالی‌که برای عناصر تشخیص‌ناپذیر چنین تشخیصی امکان ندارد (لامبرکت، ۱۹۹۴: ۷۷). همچنین براساس پارامتر میزان فعال‌بودن، او مصادیق کلامی را به چهار گروه تقسیم می‌کند که عبارت‌اند از مصادیق فعال، نیمه‌فعال، غیرفعال و نو. در ذهن هریک از ما مقادیر قابل‌توجهی اطلاعات وجود دارد که وضعیت‌های متفاوتی دارند. در حقیقت، بین میزان هوشیاری افراد نسبت به مصادیق کلامی و فعال‌سازی ارتباط وجود دارد. به منظور پردازش یک عبارت، سخنگویان نه‌تنها باید زمینه و دانش مشترک داشته باشند، بلکه دسترسی به این دانش باید برای آن‌ها آسان باشد؛ بنابراین، داشتن دانش مشترک و هوشیاری^۲ برای برقراری ارتباط ضروری هستند (چیف^۳، ۱۹۸۷، به نقل از لامبرکت ۱۹۹۴: ۹۳). افراد در هنگام صحبت‌کردن فقط مقدار ناچیزی از اطلاعات ذهنی را فعال می‌کنند. مصداقی که در کلام تازه به‌کار رفته است و در کانون هوشیاری افراد قرار دارد، فعال است و تا زمانی که در کانون هوشیاری افراد قرار دارد همچنان فعال است. مصداق نیمه‌فعال مصداقی است که در هوشیاری جانبی افراد قرار دارد؛ مفهومی که سخنگویان درباره آن صاحب دانش هستند، ولی در زمان گفتار مستقیماً در مرکز توجه قرار ندارد، نیم‌فعال محسوب می‌شود. مصداق غیرفعال در حافظه بلندمدت افراد قرار دارد، ولی در حال حاضر نه در کانون هوشیاری وی قرار دارد، نه در حافظه جانبی او. مصداق نو مصداقی است که

1. Chi-square
2. Lambrecht
3. consciousness
4. Chafe

گوینده و شنونده از آن هیچگونه تصور ذهنی ندارند (همان: ۹۴). بر اساس انگاره لامبرکت، سه گروه اول تشخیص‌پذیر و گروه چهارم تشخیص‌ناپذیر قلمداد می‌شود. همچنین لامبرکت مصادیق نیمه‌فعال را به سه گروه استنباطی^۱، متنی^۲ و موقعیتی^۳ و مصادیق نو را به دو گروه نوپیوندی^۴ و نوناپیوندی^۵ تقسیم می‌کند (لامبرکت، ۱۹۹۴: ۱۰۰). بنابراین، مجموعاً او مصادیق را به هفت گروه متفاوت تقسیم کرده است. لامبرکت تأکید می‌کند که این طبقه‌بندی پیوستاری است. بر روی این پیوستار، مصادیق از نهایت فعال‌بودن تا نهایت نو بودن قرار می‌گیرند. با اینکه در این پژوهش تأثیر میزان تشخیص‌پذیری بر نمود زبانی در تمام هفت گروه بالا بررسی شده است، ولی به این دلیل که سه گروه نیمه‌فعال استنباطی، متنی و موقعیتی منجر به صورت‌بندی‌های زبانی یکسانی شده‌اند، این سه گروه یکجا و تحت عنوان مصادیق نیمه‌فعال بررسی شده است. به همین دلیلی که برای مصادیق نیمه‌فعال گفته شد، مصادیق نوپیوندی و نوناپیوندی نیز یکجا و تحت عنوان مصادیق نو مورد بررسی قرار گرفته‌اند؛ بنابراین، در این پژوهش مصادیق به چهار گروه فعال، نیمه‌فعال، غیرفعال و نو تقسیم می‌شوند.

در این مطالعه سعی شده تأثیر پارامتر تشخیص‌پذیری بر صورت‌بندی زبانی مورد بررسی قرار گیرد. درحالی‌که تمایز بین مصادیق تشخیص‌پذیر و تشخیص‌ناپذیر شناختی و ذهنی است، اما در دستور زبان (صرف) به صورت عبارات اسمی معرفی و نکره نمود پیدا می‌کند (لامبرکت، ۱۹۹۴: ۷۹). مقوله دستوری معرفگی/نکرگی خصوصیتی صوری است که بیانگر تشخیص‌پذیری و تشخیص‌ناپذیری عبارات اسمی است. این تمایز در دستور زبان به وسیله حروف تعریف و مشخصه‌گرها نمود پیدا می‌کند. زبان‌های دیگر برای بیان معرفگی/نکرگی ممکن است از ابزارها و امکانات دیگر مانند ترتیب کلمات، حروف حالت‌نما^۶ و نشانه‌های دیگر استفاده کنند. گاهی زبان نشانه دستوری خاصی برای بیان معرفگی/نکرگی ندارد و اگر هم داشته باشد، تحت شرایط کلامی خاص ممکن است از آن استفاده نکنند. در این رابطه سؤالاتی زیر مطرح می‌شود:

۱. آیا بین میزان تشخیص‌پذیری و نمود صرفی رابطه‌ای وجود دارد؟

1. inferential
2. textual
3. situational
4. anchored
5. unanchored
6. case markers

۲. اگر بین میزان تشخیص‌پذیری و نمودِ صرفی رابطه وجود دارد، ماهیت آن چگونه است؟

۳. آیا این پارامتر در دو زبان منجر به صورت‌بندی صرفی یکسان یا متفاوتی می‌شود؟

همین سؤالات در مورد رابطه بین میزان تشخیص‌پذیری و نمود نحوی و همچنین بین میزان تشخیص‌پذیری و برجستگی نوایی مطرح هستند. پژوهش حاضر برای پاسخ به این سؤالات صورت گرفته است. پاسخ به این سؤالات از لحاظ عملی می‌تواند در حوزه‌های ترجمه، ترجمه ماشینی، رده‌شناسی زبان و آموزش زبان مؤثر باشد و از لحاظ نظری نیز اصول ارائه‌شده در این پژوهش می‌توانند در نظریه‌پردازی زبانی مورد استناد قرار گیرند.

۲. پیشینه موضوع

چیف (۱۹۷۶) نیز به مفهوم میزان تشخیص‌پذیری ذهنی مصادیق پرداخته است. به عقیده او، ساخت اطلاع به صورت‌بندی عبارات در رابطه با وضعیت ذهنی سخنگویان و شنوندگان مربوط می‌شود. او ساخت اطلاع را بخش مهمی از فرضیات شنوندگان می‌داند که به چگونگی بازنمایی ذهنی مصادیق عبارات زبانی مربوط می‌شود. این وضعیت‌های ذهنی مختلف بیشتر به چگونگی انتقال محتوا مربوط می‌شود تا به خود محتوا. گویندگان پیوسته در حال ارزیابی وضعیت ذهنی مخاطبان خود هستند و اینکه چگونه آن‌ها قادرند آنچه را که گفته می‌شود و حتی ممکن است برخلاف موقعیت زبانی باشد، به راحتی درک و پردازش کنند. این پیش‌فرض‌های گویندگان نقش مهمی در صورت‌بندی عبارات زبانی و چگونگی انتقال پیام دارند. به عقیده چیف، ذهن افراد نه تنها حاوی اطلاعات بسیار است، بلکه در هر لحظه با این دانش در تعامل است. زبان تنها زمانی به برقراری ارتباط مؤثر منجر می‌شود که گوینده از وضعیت‌های ذهنی مخاطب غافل نباشد.

پرینس (۱۹۸۱) در مقاله‌ای تحت‌عنوان «به‌سوی طبقه‌بندی اطلاع مفروض و نو^۱» با طرح موضوع اطلاع، به بررسی رویکردهای مختلف به این موضوع می‌پردازد. او از افرادی همانند چیف، کلارک^۲، هاویلند^۳، هالیدی و کونو^۴ یاد می‌کند که در این زمینه صاحب‌نظر به شمار می‌روند. در عین حال پرینس می‌افزاید که از این افراد حتی دو نفر نظر مشترک ندارند و هریک از

1. "toward a taxonomy of given-new information"

2. Clark

3. Haviland

4. Kuno

منظر خاص خود به این موضوع می‌نگرد (همان: ۲۲۵). پرینس رویکردهای مختلف در اطلاع مفروض را در سه گروه طبقه‌بندی می‌کند. نخست، تعریفی از اطلاع مفروض را مطرح می‌کند که بر اساس میزان قابلیت بازیابی^۱ / قابلیت پیش‌بینی است. براساس این تعریف، گوینده فرض می‌کند که یک عنصر زبانی ویژه در یک موقعیت خاص برای شنونده قابل پیش‌بینی یا بازیابی است. به عقیده پرینس، کونو (۱۹۷۹) و هالیدی (۱۹۷۶) از این منظر به اطلاع مفروض می‌نگرند، ولی هریک با اصطلاحات خاص خود. کونو اصطلاح «اطلاع کهنه و نو» را به کار می‌برد و هالیدی از اصطلاح «اطلاع مفروض و نو» بهره می‌گیرد. رویکرد دوم به اطلاع مفروض بر اساس مفهوم تصویر ذهنی^۲ است. پرینس مفهوم اطلاع مفروض را در این رویکرد چنین تعریف می‌کند.

«گوینده فرض می‌کند که شنونده در هنگام ادای گفتار می‌تواند از آن شیء^۳ یا چیز^۴ در کانون هوشیاری^۵ خود تصویری تجسم نماید» (پرینس، ۱۹۸۱: ۲۲۸).

به نظر پرینس (همان: ۲۳۱) چیف دارای چنین دیدگاهی است. برای چیف اطلاع مفروض اطلاعی است که در هنگام گفت‌وگو در مرکز هوشیاری مخاطب قرار دارد و اطلاع نو اطلاعی است که گوینده از طریق گفتن آن، چیزی را به کانون هوشیاری مخاطب می‌افزاید. پرینس رویکرد سوم به اطلاع مفروض را بر پایه دانش مشترک^۶ این گونه تعریف می‌کند:

«گوینده فرض می‌کند که شنونده می‌تواند مصداق یک شیء یا چیز را بشناسد یا استنباط نماید، هرچند که لزوماً ممکن است در حین گفتار به آن فکر ننماید» (همان: ۲۳۰).

به نظر پرینس، کلارک و هاویلند (۱۹۷۷) دارای چنین دیدگاهی هستند. به عقیده این دو اطلاع مفروض اطلاعی است که برای شنونده شناخته شده باشد یا وی آن را به عنوان اطلاع پیش‌زمینه بپذیرد (همان: ۲۳۱). بعد از طرح رویکردهای مختلف، نهایتاً پرینس از نگاه خودش به موضوع می‌پردازد؛ او یک رویکرد پیوستاری را اتخاذ می‌کند که در یک طرف این پیوستار مصادیق کاملاً فعال هستند و در طرف دیگر آن مصادیق کاملاً نو. به‌طور کلی او به هفت حالت در این پیوستار قائل است که عبارت‌اند از: ۱. برانگیخته موقعیتی^۷؛ ۲. برانگیخته متنی،

1. recoverability
2. saliency
3. entity
4. thing
5. consciousness
6. shared knowledge
7. situationally evoked



۳. حاوی استنباطی‌ها؛ ۴. استنباطی‌ها؛ ۵. استفاده‌نشده؛ ۶. نو پیوندی و ۷. نو ناپیوندی. چنانکه می‌بینیم موضوع میزان تشخیص‌پذیری به‌وسیلهٔ افراد مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. در این پژوهش سعی شده است به نظرات همهٔ این افراد توجه شود، اما نظریهٔ ساخت اطلاع لامبرکت الگوی نظری غالب در این پژوهش بوده است. علاوه بر این، نظریهٔ ساخت اطلاع به‌وسیلهٔ افراد دیگری در مورد زبان فارسی مورد بررسی قرار گرفته است که به‌طور خلاصه به مرور برخی از آن‌ها می‌پردازیم.

بیرنر و ماهوتیان در مقاله‌ای بر نقش عامل تشخیص‌پذیری در جملات وارونه تأکید کرده‌اند (بیرنر و ماهوتیان، ۱۹۹۷: ۱۲۷-۱۳۶). همین موضوع به‌وسیلهٔ شهیدی در جملات مبتدایی مورد بررسی قرار گرفته است (شهیدی، ۱۳۷۹). براساس تحقیق شهیدی، عنصر مبتدائده تقریباً هیچ‌گاه (حدود یک درصد) حاوی اطلاع نو نیست، بلکه حاوی اطلاع کهنه است. او نتیجه می‌گیرد مبتداسازی فرایندی شنونده‌محور است که بر حسب قابلیت دسترسی یک عنصر برای شنونده انجام می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، عنصر مبتدائده در هر صورت، چه به لحاظ کلامی نو باشد و چه کهنه، تقریباً همیشه برای شنونده حاوی اطلاع کهنه و تشخیص‌پذیر است. همچنین راسخ برای تبیین رابطهٔ بین قلب نحوی و نوع سازه‌های جابه‌جا شده، تلویحاً بر تأثیر تشخیص‌پذیری اشاره کرده است (راسخ، ۱۳۸۵: ۲۰-۳۲). مدرسی در رسالهٔ دکتری خود به موضوع ساخت اطلاع و چگونگی بازنمایی آن در فارسی پرداخته است. او معتقد است گزاره‌های معنایی بر اساس حالت‌های ذهنی مشارکین کلام و موقعیت‌های کلامی مختلف به صورت اشکال دستوری متفاوتی ظاهر می‌شوند (مدرسی، ۱۳۸۶: ۳). این حوزه از دستور (ساخت اطلاع) در سطح جمله عمل می‌کند و ناظر بر انتخاب صورتی از جمله است که متناسب با موقعیت ارتباطی و کلامی موردنظر باشد. میرزایی در پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد خود به بررسی ساخت اطلاع و چگونگی ترجمهٔ برخی صورت‌های نشاندار در سه زبان انگلیسی، فارسی و آلمانی پرداخته است و به این نتیجه رسیده است که به علت عدم‌آشنایی مترجم با ساخت‌های نشاندار و نقش کلامی- کاربردی آن‌ها، بخشی از معنای متن مبدأ منتقل نمی‌شود (میرزایی، ۱۳۸۷: ۴). وجه‌تمایز پژوهش حاضر از پژوهش‌های بالا این است که در این مقاله سعی شده با بهره‌گیری از مفهوم میزان تشخیص‌پذیری مصادیق، صورت‌بندی زبانی را در تمام سطوح زبانی مانند صرف، نحو و نوا توجیه کنیم،

1. containing inferrables

درحالی‌که در پژوهش‌های بالا فقط به جنبه‌های محدودی پرداخته شده است.

۳. روش تحقیق

۳-۱. داده‌ها

برای انجام این پژوهش، داده‌هایی از زبان انگلیسی همراه با ترجمه فارسی آن‌ها مورد بررسی قرار گرفت تا اولاً تأثیر پارامتر بالا بر روی نمود زبانی مشخص شود و دوماً مشخص شود که آیا این تأثیر (در صورت داشتن تأثیر) بر روی دو زبان یکسان بوده است یا خیر؛ به همین منظور، فصل اول رمان قلعه حیوانات نوشته جورج اورول^۱ همراه با ترجمه فارسی آن به وسیله امیر امیرشاهی به صورت مقابله‌ای مورد بررسی قرار گرفت. این پیکره زبانی در انگلیسی مشتمل بر بیش از ۲۹۰ بند و ۶۶۵ عبارت اسمی است. در ترجمه فارسی نیز تقریباً همین میزان داده مورد بررسی قرار گرفت. داده‌های بالا بر اساس نظریه ساخت اطلاع لامبرکت و با استفاده از نرم‌افزار SPSS مورد بررسی قرار گرفتند. بررسی داده‌ها برای نشان دادن تأثیر پارامتر تشخیص‌پذیری بر روی نمود زبانی در سه حوزه صرف، نوا و نحو صورت گرفت.

۳-۲. مراحل انجام پژوهش

مراحل انجام تحقیق به صورت زیر است:

- ۱- متن اصلی و متن ترجمه شده جمله به جمله با هم مقابله شدند. در انگلیسی ۲۹۲ بند و در فارسی ۲۸۸ بند مورد بررسی قرار گرفتند.
- ۲- عبارات دارای مصداق در هر دو زبان شناسایی و با هم مقابله شدند. در انگلیسی ۶۶۴ گروه اسمی و در فارسی ۶۶۵ گروه اسمی مورد بررسی قرار گرفتند.
- ۳- هر گروه اسمی دارای مصداقی با وضعیت ذهنی است. در این مرحله، بر اساس ملاحظات کلامی و براساس نظریه ساخت اطلاع، وضعیت ذهنی هریک از مصادیق به صورت فعال، نیمه‌فعال، غیرفعال و نو تعیین شدند.
- ۴- در این مرحله سعی شده است یک طبقه‌بندی از روش‌های نمود صرفی بر پایه نشانه‌های صورتی به عمل آید. بر این اساس، عبارات به گروه‌های زیر تقسیم شدند: گروه اسمی معرفه،

1. George Orwell

ضمیر، ضمیر صفر، گروه اسمی نکره و پرسش‌واژه. هریک از گروه‌های اسمی معرفی و نکره به دو زیرگروه دارای نشانه و فاقد نشانه تقسیم شده‌اند^(۱) (ر. ک به بخش ۱-۳)؛ بنابراین در این پژوهش هفت روش نمود صرفی برای بازنمایی زبانی مصادیق شناسایی شدند.

۵- در این مرحله سعی شده است ارتباط بین وضعیت ذهنی مصادیق (مرحله ۳) و شیوه نمود صرفی (مرحله ۴) مشخص شود. هدف از انجام این مرحله پاسخ به این پرسش است که شیوه نمود صرفی مصادیق مختلف چگونه است؟

۶- علاوه بر بررسی چگونگی نمود صرفی، شیوه نمود نحوی مصادیق نیز در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است. برای تحقق این هدف، در این مرحله به لحاظ نحوی دو جایگاه نهادی و غیرنهادی فرض شد. سپس رابطه بین هریک از این جایگاه‌ها با میزان فعال بودن مصادیق مورد بررسی قرار گرفت. سؤالی که در این مرحله به آن پاسخ داده می‌شود این است که کدام مصادیق بیشتر با جایگاه نهاد و کدام مصادیق بیشتر با دیگر جایگاه‌ها منطبق می‌شوند؟

۷- علاوه بر بررسی چگونگی نمود صرفی و نحوی، شیوه نمود نوایی مصادیق (داشتن یا نداشتن تکیه) نیز بررسی شده است. برای رسیدن به این هدف، در این مرحله عبارات به دو گروه تکیه‌دار و بدون تکیه تقسیم شدند، سپس رابطه بین میزان فعال بودن مصادیق با وضعیت تکیه (نمود نوایی) مورد بررسی قرار گرفت. سؤالی که در این مرحله به آن پاسخ داده می‌شود این است که کدام نوع مصداق از احتمال بیشتری برای داشتن یا نداشتن تکیه برخوردار است؟

برای تشخیص معنی‌دار بودن رابطه بین وضعیت ذهنی مصادیق و شیوه نمود صرفی، نحوی و نوایی از آزمون مجذور خی استفاده شده است. همچنین برای تشخیص اینکه آیا میزان تشخیص‌پذیری در فارسی و انگلیسی بر روی نمود صرفی، نحوی و نوایی به صورت یکسان تأثیر گذاشته است یا متفاوت، از آزمون آماری Z استفاده شده است.

۴. تحلیل داده‌ها و نتایج

۴-۱. بررسی تأثیر پارامتر تشخیص‌پذیری بر نمود صرفی داده‌ها

همان‌طور که در بالا اشاره شد، برای انجام این بررسی روی هم‌رفته هفت روش نمود صرفی

برای بازنمایی زبانی مصادیق مختلف شناسایی شدند. جدول ۱ آمار و اطلاعات مربوط به عبارات را بر اساس «میزان تشخیص (نا)پذیری / فعال بودن مصداق» و «نحوه نمود صرفی» در انگلیسی نشان می‌دهد.

جدول ۱ توزیع فراوانی و درصد مصادیق مختلف به تفکیک «میزان فعال بودن» و نحوه «نمود صرفی» در انگلیسی

نمود صرفی / میزان فعال بودن	گ (۳) معرفه / نشانه	گ (۱) معرفه / فاقد نشانه	گ (۱) معرفه / فاقد نشانه	گ (۱) معرفه / ضمیر / صفر	گ (۱) معرفه / فاقد نشانه	گ (۱) معرفه / فاقد نشانه	گ (۱) معرفه / فاقد نشانه	جمع
فعال	۲۷	۱۷	۲۰۴	۵۷	۰	۰	۰	۳۰۵
	٪۸/۹	٪۵/۶	٪۶۶/۹	٪۱۸/۷	۰	۰	۰	٪۱۰۰
نیمه فعال	۱۲۰	۴۰	۷	۱	۰	۱	۰	۱۷۱
	٪۷۰/۲	٪۲۳/۴	٪۴/۱	٪۰/۶	٪۱/۲	٪۰/۶	۰	٪۱۰۰
غیر فعال	۶۴	۳۰	۱	۰	۰	۵	۰	۱۰۵
	٪۶۱	٪۲۸/۶	٪۱	۰	٪۴/۸	٪۴/۸	۰	٪۱۰۰
نو	۵	۱	۱	۰	۱۱	۵	۶۰	۸۳
	٪۶	٪۱/۲	٪۱/۲	۰	٪۱۳/۳	٪۶	٪۷۲/۳	٪۱۰۰
جمع	۲۱۶	۸۸	۲۱۳	۵۸	۱۱	۱۱	۶۷	۶۶۴
	٪۳۲/۵	٪۱۳/۳	٪۳۲/۱	٪۸/۷	٪۱/۷	٪۱/۷	٪۱۰/۱	٪۱۰۰

$$X^2 = 9/763, P = 0/000$$

جدول ۲ نیز فراوانی و درصد عبارات را در فارسی بر پایه میزان تشخیص (نا)پذیری / فعال بودن مصداق و نحوه نمود صرفی نشان می‌دهد.

جدول ۲ توزیع فراوانی و درصد مصادیق مختلف به تفکیک «میزان فعال بودن» و «نحوه نمود صرفی» در فارسی

نمود صرفی / میزان فعال بودن	گام معرفه / نشانه	گام معرفه / فاقد نشانه	ضمیر / فاقد نشانه	ضمیر / صفر	گام انکره / نشانه	گام انکره / فاقد نشانه	گام انکره / پرسش‌واژه	جمع
فعال	۲۱	۲۷	۹۰	۱۵۹	۱	۱	۰	۲۹۹
	٪۸/۹	٪۹	٪۳۰/۱	٪۵۳/۲	٪۰/۳	٪۰/۳	۰	٪۱۰۰
نیمه‌فعال	۴۳	۱۱۵	۴	۱	۴	۲	۰	۱۶۹
	٪۲۵/۴	٪۶۸	٪۲/۴	٪۰/۶	٪۲/۴	٪۱/۲	۰	٪۱۰۰
غیرفعال	۱۴	۷۸	۱	۱	۲	۸	۰	۱۰۴
	٪۱۳/۵	٪۷۵	٪۱	٪۱	٪۱/۹	٪۷/۷	۰	٪۱۰۰
نو	۰	۴	۰	۰	۵۵	۱۳	۱۱	۸۳
	۰	٪۴/۸	۰	۰	٪۶۶/۳	٪۱۵/۷	٪۱۳/۳	٪۱۰۰
جمع	۷۸	۲۲۴	۹۵	۱۶۱	۶۲	۲۴	۱۱	۶۵۵
	٪۱۱/۹	٪۳۴/۲	٪۱۴/۵	٪۲۴/۶	٪۹/۵	٪۳/۷	٪۱/۷	٪۱۰۰

$$X^2 = 9/0.6, P = 0/000$$

بر اساس این شواهد، عباراتی که دارای مصداق فعال هستند در انگلیسی عموماً به وسیله ضمیر نمود صرفی پیدا می‌کنند. از مجموع ۳۰۵ عبارتی که در انگلیسی دارای مصداق فعال تشخیص داده شده‌اند، در ۲۰۴ مورد (٪۶۶/۹) نمود صرفی به صورت ضمیر رخ داده است. ٪۸/۹ از مصادیق فعال به صورت «گروه اسمی معرفه/ دارای نشانه صوری معرفگی» و ٪۵/۶ به صورت «گروه اسمی معرفه/ فاقد نشانه» نمود صرفی پیدا کرده‌اند. از طرف دیگر، جدول ۱ نشان می‌دهد که در داده‌های موردبررسی در انگلیسی، حتی در یک مورد هم از گروه اسمی نکره برای بازنمایی زبانی مصادیق فعال استفاده نشده است.

جدول ۲ نیز نحوه بازنمایی صرفی مصادیق فعال را در فارسی نشان می‌دهد. براساس این جدول، در فارسی استفاده از ضمیر صفر روش ارجح برای بازنمایی مصادیق فعال

است. از مجموع ۲۹۹ عبارتی که در فارسی دارای مصداق فعال تشخیص داده شده‌اند، در ۵۳/۲٪ از صورت صفر برای بازنمایی صرفی این مصداق استفاده شده است، در ۳۰/۱٪ از ضمایر منفصل برای نمود صرفی مصداق فعال در فارسی استفاده شده است، در ۷٪ از «گروه‌های اسمی معرفه/ دارای نشانه صرفی» و در ۹٪ از «گروه‌های اسمی معرفه/ فاقد نشانه» استفاده شده است. بر این اساس، در انگلیسی و فارسی ضمیر (صفر) صورت صرفی ارجح برای بازنمایی مصداق فعال محسوب می‌شود؛ به عبارت دیگر، میزان فعال بودن مصداق بر نحوه بازنمایی صرفی آن تأثیرگذار بوده است. علاوه بر این، در هر دو زبان چون $P = 0/000$ ، در سطح خطای ۵٪ فرض صفر رد می‌شود؛ یعنی بین دو متغیر بالا رابطه معنی‌داری وجود دارد و نتایج قابل‌تعمیم به جامعه آماری هستند^(۳). علاوه بر این، آزمون Z نشان داد که تأثیرگذاری پارامتر میزان تشخیص‌پذیری بر نمود صرفی در دو زبان، منجر به صورت‌بندی صرفی متفاوتی شده است؛ مثلاً در رابطه با استفاده از ضمیر برای بازنمایی زبانی مصداق فعال می‌بینیم که در انگلیسی در ۶۶/۹٪ از موارد از ضمیر استفاده شده، در حالی‌که در فارسی در ۳۰/۱٪ از موارد از ضمیر استفاده شده است. آزمون Z نشان داد که این تفاوت معنی‌دار است ($Z = 9/1$)^(۴). انگلیسی و فارسی از ابزار مشابهی برای بازنمایی مصداق فعال استفاده نمی‌کنند. در نمونه ۱ ابزار صرفی مورداستفاده در دو زبان برای بازنمایی مصداق فعال نشان داده شده است. خرده‌گفتمان‌های این پژوهش همگی برگرفته از رمان *مزرعه حیوانات* اورول (۱۹۴۸) و ترجمه فارسی آن به وسیله امیرشاهی (۱۳۸۸) است.

نمونه ۱

(1) He does not give milk, (۲) he does not lay eggs, (3) he is too weak to pull the plough, (4) he can not run fast enough to catch rabbits. (5) Yet he is lord of all
(۱) [0] نه شیر می‌دهد، (۲) [0] نه تخم می‌گذارد، (۳) [0] ضعیف‌تر از آن است که گاوآهن بکشد و (۴) [0] سرعتش در دویدن به حدی نیست که خرگوش بگیرد. (۵) در عین حال [0] ارباب مطلق حیوانات است.

در این خرده‌گفتمان میجر پیر، شخصیت اصلی رمان مزرعه حیوانات، تمام جملات بالا را درباره «انسان» گفته است. بنابراین he و معادل فارسی آن [0] دارای مصداق فعال (انسان) است که به شیوه متفاوتی بیان شده است. در انگلیسی از «ضمیر» و در فارسی از «ضمیر صفر» استفاده شده است. آزمون Z نشان داد که این تفاوت معنی‌دار است.

پس از بررسی چگونگی نمود صرفی مصادیق فعال، اکنون به نحوه نمود صرفی مصادیق نیمه‌فعال می‌پردازیم. براساس مستندات جدول ۱، مشخص شده است که ۷۰/۲٪ از عباراتی که در انگلیسی مصداق نیمه‌فعال دارند، به صورت «گروه اسمی معرفه/ دارای نشانه معرفگی» نمود صرفی پیدا کرده‌اند. استفاده از ضمیر و گروه‌های اسمی نکره برای بازنمایی زبانی این نوع مصادیق ذهنی نادر است؛ بنابراین، صورت زبانی ارجح برای بازنمایی زبانی مصادیق نیمه‌فعال در انگلیسی، گروه اسمی معرفه است.

جدول ۲ نیز مشخص می‌کند که از مجموع عباراتی که در فارسی دارای مصداق نیمه‌فعال تشخیص داده شده‌اند، در ۶۸٪ از «گروه‌های اسمی معرفه/ فاقد نشانه صوری معرفگی» استفاده شده است. همچنین در فارسی در ۲۵/۴٪ از «گروه‌های اسمی معرفه/ دارای نشانه صوری معرفگی» استفاده شده است؛ بنابراین، در فارسی مجموعاً ۹۳/۴٪ از مصادیق نیمه‌فعال به صورت گروه اسمی معرفه نمود یافته است. در فارسی همانند انگلیسی، نیز صورت صرفی ارجح برای بازنمایی مصادیق نیمه‌فعال گروه اسمی معرفه است. در رابطه با مصادیق نیمه‌فعال، آزمون مجذور خی نشان می‌دهد که بین متغیر میزان تشخیص‌پذیری و شیوه نمود صرفی این مصادیق رابطه‌ای معنی‌دار وجود دارد و آزمون Z نشان می‌دهد که تأثیرگذاری پارامتر میزان تشخیص‌پذیری بر نمود صرفی در دو زبان منجر به صورت‌بندی صرفی متفاوتی شده است. برای بازنمایی زبانی این مصادیق در انگلیسی در ۷۰/۲٪ از موارد از «گروه اسمی معرفه/ دارای نشانه» استفاده شده، درحالی‌که در فارسی در ۲۵/۴٪ از موارد از «گروه اسمی معرفه/ دارای نشانه» استفاده شده است. آزمون Z نشان داد که این تفاوت معنی‌دار است ($Z = 1/3$)؛ به عبارت دیگر، مصادیق نیمه‌فعال در دو زبان با استفاده از ابزارهای متفاوتی نمود پیدا می‌کنند، برای مثال در خرده‌گفتمان ۲، عبارات «the windowsills» و «the rafters» مصداق نیمه‌فعال دارند که به صورت «گروه اسمی معرفه/ دارای نشانه معرفه» نمود یافته‌اند (دارای حرف تعریف). معادل فارسی این عبارات به ترتیب «لبه پنجره» و «تیرهای سقف» هستند که به صورت «گروه اسمی معرفه/ فاقد نشانه معرفگی» نمود یافته‌اند^(۵). همان‌طور که دیدیم، آزمون Z نشان داد که این تفاوت معنی‌دار است (عباراتی که دارای مصداق نیمه‌فعال هستند، با تایپ برجسته نشان داده شده‌اند).

نمونه ۲

۲ *The hens perched themselves on the windowsills, (2) the pigeons fluttered up to the rafters, (3) the sheep and cows lay down behind the pigs and (4) [Ø] began to chew the cud.*

(۱) مرغ‌ها روی لبه پنجره نشستند و (۲) کبوترها بال‌زنان بر تیرهای سقف جای گرفتند، (۳) گوسفندها و گاوها پشت سر خوک‌ها دراز کشیدند و (۴) [Ø] مشغول نشخوار شدند.

پس از بررسی شیوه نمود مصادیق فعال و نیمه‌فعال، اکنون به بررسی وضعیت مصادیق غیرفعال (استفاده نشده^(۱)) می‌پردازیم.

جدول ۱ نشان می‌دهد که در انگلیسی ۶۱٪ از مصادیق غیرفعال با استفاده از «گروه اسمی معرفه/ دارای نشانه صوری معرفگی» نمود پیدا کرده‌اند. در نمونه ۲ عبارات «the hens» که دارای مصداق غیرفعال تشخیص داده شده‌اند، با تایپ شکسته (ایتالیک) نشان داده شده‌اند. در ۲۸/۶٪ هم نمود صرفی به صورت «گروه اسمی معرفه/ فاقد نشانه صوری معرفگی» بوده است، بنابراین، مجموعاً ۸۹/۶٪ از مصادیق غیرفعال به صورت «گروه اسمی معرفه» تظاهر پیدا کرده‌اند و حدود ۱۰٪ از مصادیق غیرفعال هم در انگلیسی به صورت گروه‌های اسمی نکره نمود پیدا کرده‌اند. از طرف دیگر، بررسی جدول ۲ نشان می‌دهد که در مقایسه با انگلیسی، در فارسی برای نمود صرفی مصادیق غیرفعال از ابزارهای صرفی نسبتاً متفاوتی استفاده شده است.

آمار نشان می‌دهد که در فارسی برای بازنمایی زبانی مصادیق غیرفعال در ۷۵٪ از «گروه‌های اسمی معرفه/ فاقد نشانه صوری معرفگی» استفاده شده است. در نمونه ۲ عباراتی مانند «مرغ‌ها، کبوترها، گوسفندها، گاوها و خوک‌ها» مصداق نیمه‌فعال دارند که به صورت گروه اسمی معرفه و فاقد نشانه صوری معرفگی نمود یافته‌اند. در ۱۳/۵٪ هم از «گروه‌های اسمی معرفه/ دارای نشانه معرفگی» برای بازنمایی زبانی این مصادیق استفاده شده است. مجموعاً در ۸۸/۵٪ از موارد از گروه اسمی معرفه در فارسی استفاده شده است تا مصادیق غیرفعال در زبان فارسی نمود پیدا کنند. آزمون خی نشان می‌دهد که بین میزان تشخیص‌پذیری (در اینجا مصادیق غیرفعال) و نمود صرفی رابطه معنی‌دار است ($P = ۰/۰۰۰$) و آزمون Z نشان می‌دهد که بین نمود صرفی فارسی و انگلیسی در رابطه با بازنمایی مصادیق غیرفعال تفاوت معنی‌دار وجود دارد ($Z = ۷/۱$)؛ بنابراین، در اینجا هم تأیید می‌شود که اولاً پارامتر میزان فعال‌بودن



مصدق بر نحوه نمود زبانی این مصادیق تأثیرگذار بوده است و دوماً این تأثیرگذاری در سطح صرفی بر دو زبان انگلیسی و فارسی به صورت‌بندی‌های صرفی متفاوتی منجر شده است. با نگاهی به روش نمود صرفی مصادیق نیمه‌فعال و غیرفعال می‌بینیم که در مقایسه با مصادیق نیمه‌فعال، برای بازنمایی صرفی مصادیق غیرفعال از گروه‌های اسمی نکره بیشتری استفاده شده است؛ اما در عین حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که اگر واقعاً تمایز بین نیمه‌فعال و غیرفعال به لحاظ ذهنی واقعی است، چرا هم در انگلیسی و هم در فارسی برای بازنمایی این دو نوع مصداق از یک روش نمود صرفی یعنی «گروه اسمی معرفه» استفاده شده است؟ همان‌طور که در جدول ۱ در توضیحات مصادیق نیمه‌فعال در انگلیسی بحث شد، مجموعاً در حدود ۹۳/۶٪ از مصادیق نیمه‌فعال و ۸۹/۶٪ از مصادیق غیرفعال به صورت گروه اسمی معرفه نمود یافتند. در فارسی نیز در حدود ۹۳/۴٪ از مصادیق نیمه‌فعال و ۸۸/۵٪ از مصادیق غیرفعال به صورت گروه اسمی معرفه نمود یافته‌اند. جواب این مسئله را موکول می‌کنیم به بخش ۲-۴ که موضوع تکیه را در این مصادیق بحث می‌کنیم. اکنون نوبت بررسی شیوه نمود صرفی مصادیق نو است.

جدول ۱ نشان می‌دهد که از مجموع ۸۳ عبارتی که در انگلیسی دارای مصداق نو و تشخیص‌ناپذیر تشخیص داده شده‌اند، ۷۲/۳٪ به صورت «گروه اسمی نکره/ دارای نشانه صوری نکرگی» به‌کار رفته‌اند. همچنین از گروه اسمی معرفه و پرسش‌واژه به ترتیب به میزان ۸/۴٪ و ۱۳/۳٪ برای نمود صرفی مصادیق نو در انگلیسی استفاده شده است. برخلاف مصادیق فعال، در اینجا از عبارات ضمیری استفاده نشده است؛ بنابراین «گروه اسمی نکره» صورت صرفی ارجح برای تظاهر زبانی مصادیق نو تلقی می‌شود. در فارسی نیز برای بازنمایی این مصادیق براساس مستندات جدول ۲ به میزان ۶۶/۳٪ از «گروه اسمی نکره/ دارای نشانه صوری نکرگی» استفاده شده و در ۱۵/۷٪ هم از «گروه اسمی نکره/ فاقد نشانه صوری نکرگی» بهره گرفته شده است. هم در فارسی و هم در انگلیسی مصادیقی که به لحاظ کلامی نو قلمداد می‌شوند، بیشتر به صورت گروه اسمی نکره، نمود زبانی پیدا می‌کنند. آزمون خی نشان می‌دهد که بین میزان تشخیص‌پذیری (در اینجا مصادیق نو) و نمود صرفی رابطه معنی‌دار است ($P=0/000$) و آزمون Z نشان می‌دهد که بین نمود صرفی فارسی و انگلیسی در رابطه با بازنمایی مصادیق غیرفعال تفاوت معنی‌داری دیده نمی‌شود ($Z=0/83$)؛ به عبارت دیگر، در استفاده از «گروه اسمی نکره/ دارای نشانه» برای

بازنمایی زبانی مصادیق نو، بین فارسی و انگلیسی تفاوت چندانی وجود ندارد. هر دو زبان از ابزار صرفی نسبتاً مشابهی (گروه اسمی نکره دارای نشانه صرفی) استفاده کرده‌اند تا مصادیق نو را بازنمایی کنند. در خرده‌گفتمان ۳، دیده می‌شود عبارت «a perch» (شاخه درختی) که دارای مصداق نو است، در هر دو زبان به وسیله «گروه اسمی نکره/ دارای نشانه صرفی نکرگی»، یعنی *a* در فارسی و *a* در انگلیسی نمود یافته‌اند.

نمونه ۳

All the animals were now present except Moses, the tame raven, who slept on a perch behind the back door

جز موزیز، زاغ اهلی که بر شاخه درختی پشت در خوابیده بود همه حیوانات حاضر بودند. پس تاکنون تأیید شده است که میزان تشخیص‌پذیری در انگلیسی و فارسی منجر به صورت‌بندی صرفی متفاوتی شده که به لحاظ آماری معنی‌دار است؛ به عبارت دیگر، انگلیسی و فارسی از صورت‌های صرفی متفاوتی استفاده می‌کنند تا مصادیق فعال، نیمه‌فعال و غیرفعال را در دو زبان بازنمایی کنند. تنها در رابطه با مصادیق نو است که دو زبان تقریباً از شیوه نمود صرفی مشابهی بهره گرفته‌اند.

۲-۴. بررسی تأثیر پارامتر تشخیص‌پذیری مصداق بر نمود نوایی و الگوهای تکیه‌گذاری^(۷)

تاکنون تأثیر میزان تشخیص‌پذیری مصداق بر نمود صرفی آن‌ها را بررسی کرده‌ایم. میزان تشخیص‌پذیری مصادیق می‌تواند بر تکیه و همچنین جایگاه نحوی مصادیق تأثیرگذار باشد. در اینجا ابتدا به رابطه بین «میزان تشخیص‌پذیری» و «الگوهای تکیه‌گذاری (نمود نوایی)» خواهیم پرداخت و سپس این موضوع را در رابطه با «جایگاه نحوی» (نمود نحوی) عبارات در درون جملات بررسی خواهیم کرد.

جدول ۳ نشان می‌دهد که در انگلیسی از مجموع ۳۰۵ عبارتی که مصداق فعال تشخیص داده شده‌اند، تنها ۱۲/۱٪ تکیه دارند، درحالی‌که در مصادیق نیمه‌فعال این درصد به ۴۵/۶٪ می‌رسد؛ به عبارت دیگر، در عباراتی که مصادیق نیمه‌فعال دارند، ۵۴/۴٪ تکیه دارند و به همین ترتیب ۶۷/۶٪ از عباراتی که مصداق غیرفعال محسوب شده‌اند، تکیه دارند. این میزان در عبارات دارای مصداق نو به ۹۱/۶٪ می‌رسد؛ مثلاً در نمونه ۱ در بالا، شاهد وقوع پنج



ضمیر [he] در ابتدای جملات انگلیسی و همچنین پنج ضمیر صفر [0] در ابتدای جملات انگلیسی هستیم که همگی دارای مصداق فعال کلامی یعنی «انسان» هستند. هیچ‌یک از این صورت‌ها تکیه یا برجستگی نوایی ندارند. از طرف دیگر، در همین نمونه ۱ عباراتی مانند «the windowsills و the rafters» و معادل فارسی آن‌ها که مصداق نیمه‌فعال هستند، تکیه و برجستگی نوایی دارند. از این مثال نباید نتیجه گرفت که عباراتی که مصداق فعال دارند، همیشه بدون تکیه و عباراتی که مصداق نیمه‌فعال و غیرفعال دارند، همیشه دارای تکیه هستند، بلکه می‌توان چنین نتیجه گرفت که به‌طور کلی در زبان تمایلی وجود دارد مبنی بر اینکه عباراتی که مصداق فعال دارند به احتمال بیشتر بدون تکیه و برجستگی نوایی نمود می‌یابند و بالعکس. الگوی ظاهرشده جدول ۳ در انگلیسی و فارسی این ادعا را ثابت می‌کند.

جدول ۳ توزیع فراوانی و درصد عبارات به تفکیک
«میزان فعال بودن مصداق» و «وضعیت تکیه آنها» در انگلیسی و فارسی

میزان فعال بودن	فارسی		انگلیسی		جمع
	وضعیت تکیه		وضعیت تکیه		
	دارد	ندارد	دارد	ندارد	
فعال	۲۹۸	۲۶۳	۳۰۵	۲۶۸	۲۹۸
	٪۱۰۰	٪۸۸/۳	٪۱۰۰	٪۸۷/۹	٪۱۰۰
نیمه‌فعال	۱۶۹	۷۵	۱۷۱	۷۸	۱۶۹
	٪۱۰۰	٪۴۴/۴	٪۱۰۰	٪۴۵/۶	٪۱۰۰
غیرفعال	۱۰۳	۳۲	۱۰۵	۳۴	۱۰۳
	٪۱۰۰	٪۳۱/۱	٪۱۰۰	٪۳۲/۴	٪۱۰۰
نو	۸۲	۶	۸۴	۷	۸۲
	٪۱۰۰	٪۷/۳	٪۱۰۰	٪۸/۴	٪۱۰۰
جمع	۶۵۲	۳۷۶	۶۶۴	۳۸۷	۶۵۲
	٪۱۰۰	٪۵۷/۷	٪۱۰۰	٪۵۸/۳	٪۱۰۰

انگلیسی: $X^2 = 22/79$, $P = 0/000$

فارسی: $X^2 = 24/14$, $P = 0/000$

مقایسه آمار مربوط به انگلیسی و فارسی در جدول ۳ نشان می‌دهد که الگوی ظاهرشده در داده‌های فارسی تقریباً مشابه داده‌های انگلیسی است. بر روی پیوستار میزان تشخیص‌پذیری از طرف مصادیق فعال به طرف مصادیق نو، احتمال داشتن تکیه برای عبارات به‌کاررفته برای بازنمایی زبانی مصادیق به تدریج بیشتر می‌شود. در هر دو زبان، چون $P = 0/000$ ، بنابراین در سطح خطای $0/05$ ، فرض صفر رد می‌شود؛ یعنی بین میزان تشخیص‌پذیری و وضعیت تکیه رابطه معنی‌داری وجود دارد. آزمون Z هم نشان می‌دهد که تأثیر این رابطه در دو زبان منجر به صورت‌بندی نوایی تقریباً یکسانی شده است. به این دلیل که $Z = 0/37$ که از $1/96$ کوچک‌تر است، این تفاوت در مصادیق فعال نمی‌تواند معنی‌دار باشد. عدد به‌دست‌آمده از آزمون Z برای مصادیق نیمه‌فعال، غیرفعال و نو به ترتیب $0/18$ ، $0/15$ و $0/22$ بوده که همگی از $1/96$ کوچک‌ترند.

براساس این مستندات می‌توان ادعا کرد که از این منظر هم تأثیرگذاری پارامتر تشخیص‌پذیری بر نمود زبانی دیده می‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت که الگوی تکیه‌گذاری جمله به عنوان بخشی از نمود زبانی متأثر از پارامتر «میزان تشخیص‌پذیری مصادیق» است. بر اساس الگوی بالا ثابت می‌شود که هر وضعیت ذهنی ویژه مانند فعال، نیمه‌فعال و غیره الگوی نوایی ویژه‌ای دارد. اگر به تمایز بین درجات مختلف فعال‌بودن مصادیق به صورت پیوستاری نگاه کنیم و از طرف مصادیق فعال به طرف مصادیق نو بر روی این پیوستار حرکت کنیم، این احتمال که عبارات دارای تکیه باشند بیشتر است. این الگو را می‌توان در جدول ۳ هم در انگلیسی و هم در فارسی دید. این موضوع را می‌توان به صورت اصل زیر بیان کرد:

۱-۲-۴. اصل تکیه‌گذاری نقشی عبارات

«بر روی پیوستار میزان فعال‌بودن مصادیق، هرچه از طرف مصادیق فعال به طرف مصادیق نو حرکت کنیم، احتمال نمود زبانی عبارت به‌صورت تکیه‌دار بیشتر است.»

با توجه به اینکه این الگو هم در داده‌های انگلیسی و هم در داده‌های فارسی به چشم می‌خورد، شاید بتوان آن را به دیگر زبان‌ها تعمیم داد و به این ترتیب از تمایلی جهان‌شمول برای پیروی از اصل بالا سخن به میان آورد. نکته قابل ذکر دیگر این است که تمایزات هفت‌گانه (لامبرکت، ۱۹۹۴ و پرینس ۱۹۷۸) واقعی هستند، نه تصنعی. ظهور الگوهای بالا در

انگلیسی و فارسی این موضوع را تأیید می‌کند. در قسمت ۱-۴ مسئله‌ای طرح شد که واقعی بودن تمایز بین مصادیق نیمه‌فعال و غیرفعال را به چالش می‌کشد و آن سؤال این بود که چگونه است که مصادیق نیمه‌فعال و غیرفعال هر دو زبان تقریباً به صورت گروه اسمی معرفی نمود می‌یابند؟ در آنجا جواب این سؤال را به بعد موکول کردیم و با توجه به الگوهای تکیه‌ای که در جدول ۳ ظاهر شده است، اکنون می‌خواهیم به این موضوع بپردازیم. سخنگویان زبان از ابزارهای زبانی متنوعی بهره می‌گیرند تا مفاهیم و فرضیات ذهنی خود را در قالب زبان نشان دهند. صرف، نحو، و نوا ابزارهایی هستند برای بازنمایی زبانی فرضیات سخنگویان زبان‌ها. در مسئله بالا مطرح می‌شود که سخنگویان در زبان انگلیسی و فارسی برای بازنمایی صرفی مصادیق نیمه‌فعال و غیرفعال از ابزار صرفی تقریباً یکسانی بهره گرفته‌اند، ولی باید توجه داشت به دلیل تعامل بین بخش‌های مختلف زبان، این ابهام در سطح صرف با الگوی تکیه‌گذاری متفاوت در این دو نوع مصداق جبران شده است. درست است که هم در انگلیسی و هم در فارسی از گروه اسمی معرفی برای بازنمایی صرفی مصادیق نیمه‌فعال و غیرفعال استفاده شده است، اما گروه‌های اسمی معرفی‌ای که بیانگر مصادیق غیرفعال هستند، در مقایسه با گروه‌های اسمی معرفی‌ای که بیانگر مصادیق نیمه‌فعال هستند از احتمال بیشتری برای داشتن تکیه برخوردارند. هم‌چنان‌که دیدیم (جدول ۳)، در انگلیسی ۵۴/۴٪ از مصادیق نیمه‌فعال تکیه دارند، ولی این میزان در عبارات دارای مصداق غیرفعال به ۶۷/۶٪ رسیده است. در فارسی نیز همین الگو برقرار است (جدول ۳). اگرچه این دو مصداق نمود صرفی تقریباً مشابهی دارند، ولی نمود نوایی این دو با هم متفاوت است. بر این اساس می‌توان چنین نتیجه گرفت که بازنمایی زبانی مصادیق ذهنی نتیجه تعامل بین بخش‌های مختلف زبان مانند صرف، نوا و نحو است. این موضوع را می‌توان به صورت اصل زیر بیان کرد.

۲-۲-۴. اصل تعامل بین بخش‌های زبان

«اگر در یکی از بخش‌های زبان در رابطه با بازنمایی زبانی مصادیق ذهنی ابهامی وجود دارد، می‌توان با مراجعه به دیگر بخش‌ها آن را رفع کرد.»

پس از بررسی تأثیر پارامتر فعال بودن مصادیق بر نمود نوایی عبارات، در اینجا به بررسی این تأثیر بر جایگاه نحوی مصادیق خواهیم پرداخت.

۳-۴. بررسی میزان تأثیر پارامتر تشخیص‌پذیری/فعال‌بودن مصادیق بر صورت‌بندی نحوی جملات

چنانکه تأکید کردیم، میزان تشخیص‌پذیری مصادیق بر نمود صرفی و الگوی تکیه‌گذاری مؤثر است. در رابطه با تأثیر میزان فعال بودن مصادیق بر نحو نیز می‌توان همین ادعا را مطرح کرد.

آمار جدول ۴ تأیید می‌کند که جایگاه نحوی عبارات متأثر از میزان تشخیص‌پذیری/فعال بودن مصادیق است. بر اساس این جدول، از مجموع ۳۰۵ عبارتی که دارای مصداق فعال تشخیص داده شدند، ۷۱/۵٪ با جایگاه نحوی نهاد منطبق هستند؛ درحالی‌که این میزان در مصادیق نیمه‌فعال، غیرفعال و نو، به ترتیب ۲۰/۵٪، ۱۷/۱٪، ۱۹/۳٪ است.

جدول ۴ توزیع فراوانی و درصد عبارات به تفکیک «میزان فعال بودن مصداق» و «انطباق آن‌ها با جایگاه نهاد» در انگلیسی و فارسی

میزان فعال بودن	انگلیسی		فارسی		جمع
	انطباق با جایگاه نهاد		انطباق با جایگاه نهاد		
	ندارد	دارد	ندارد	دارد	
فعال	۸۷	۲۱۸	۸۶	۲۱۲	۲۹۸
	٪۲۸/۵	٪۷۱/۵	٪۲۸/۹	٪۷۱/۱	٪۱۰۰
نیمه‌فعال	۱۳۶	۳۵	۱۳۵	۳۴	۱۶۹
	٪۷۹/۵	٪۲۰/۵	٪۷۹/۹	٪۲۰/۱	٪۱۰۰
غیرفعال	۸۷	۱۸	۸۷	۱۷	۱۰۴
	٪۸۲/۹	٪۱۷/۱	٪۸۳/۷	٪۱۶/۳	٪۱۰۰
نو	۶۷	۱۶	۶۶	۱۷	۸۳
	٪۸۰/۷	٪۱۹/۳	٪۷۹/۵	٪۲۰/۵	٪۱۰۰
جمع	۳۷۷	۲۸۷	۳۷۴	۲۸۰	۶۵۴
	٪۵۶/۸	٪۴۳/۲	٪۵۷/۸	٪۴۲/۲	٪۱۰۰

انگلیسی: $X^2 = ۱۸/۳۸$, $P = ۰/۰۰۰$

فارسی: $X^2 = ۱۷/۹۹$, $P = ۰/۰۰۰$

در متن ترجمه‌شده فارسی هم شاهد چنین الگویی هستیم. جدول ۴ نشان می‌دهد که در فارسی نیز از مجموع ۲۹۸ عبارتی که دارای مصداق فعال تشخیص داده شده‌اند، ۷۱/۱٪ با جایگاه نهاد انطباق دارند. در نمونه ۱ و ۲ دیده می‌شود که عبارات دارای مصداق فعال (he در انگلیسی و [Ø] در فارسی) با جایگاه نهاد و مصایق غیرفعال و نیمه‌فعالی مانند «the windowsills» (لبه پنجره) و «the rafters» (تیر) با جایگاهی غیر از نهاد منطبق شده‌اند. البته باید توجه داشت که معنی گفته بالا این نیست که مصداق فعال با جایگاه‌های غیرنهادی و مصداق غیرفعال با جایگاه نهادی منطبق نمی‌شوند، بلکه منظور این است در زبان‌ها در حالت بی‌نشان چنین تمایلی وجود دارد (انطباق مصداق فعال با جایگاه نهاد). بررسی عواملی که مانع از این انطباق می‌شوند خارج از قلمرو این پژوهش است.

بررسی آماری داده‌ها در جدول ۴ نشان می‌دهد که چون در هر دو زبان $P=0/000$ ، بنابراین در سطح خطای $0/05$ فرض صفر رد می‌شود؛ یعنی بین دو متغیر میزان فعال بودن و جایگاه نحوی رابطه معنی‌داری وجود دارد. برای بررسی تأثیر متغیر فعال بودن بر جایگاه نحوی از آزمون Z بهره گرفتیم. از آنجاکه عدد به‌دست‌آمده از این آزمون برای مصداق فعال از $1/96$ کوچک‌تر است ($Z=0/12$)، این تفاوت نمی‌تواند معنی‌دار باشد. عدد به‌دست‌آمده از آزمون Z برای مصداق نیمه‌فعال، غیرفعال و نو به ترتیب $0/9$ ، $0/22$ ، و $0/28$ است که همگی از $1/96$ کوچک‌ترند. بر این اساس، تفاوت بین انگلیسی و فارسی در انطباق مصداق فعال با جایگاه نحوی نهاد و انطباق دیگر مصداق با دیگر جایگاه‌ها نمی‌تواند معنی‌دار باشد. عامل تشخیص‌پذیری در دو زبان منجر به صورت‌بندی زبانی متفاوتی نشده است. بر اساس الگوهای به‌دست‌آمده از بررسی داده‌های دو زبان انگلیسی و فارسی می‌توان اصل زیر را برای بیان رابطه بین میزان فعال بودن مصداق و جایگاه نحوی آن‌ها ارائه کرد.

۱-۳-۴. اصل رابطه بین پارامتر میزان فعال بودن مصداق و جایگاه نحوی

«احتمال انطباق یک مصداق فعال با جایگاه نهاد بسیار بیشتر از احتمال انطباق مصداق دیگر با این جایگاه است.»

همان‌گونه که در بالا اشاره کردیم، آزمون مجذور خی نشان داد که جایگاه نحوی که مصداق با آن انطباق پیدا می‌کنند، متأثر از میزان تشخیص‌پذیری آن‌ها است و آزمون Z هم

نشان داد که این تأثیر بر دو زبان انگلیسی و فارسی تقریباً یکسان است. برای بررسی بیشتر متأثر بودن ساخت نحوی از پارامتر تشخیص‌پذیری، ساخت‌های نحوی مختلف در رمان مزرعه حیوانات همراه با ترجمه فارسی آن‌ها نیز مورد استناد قرار می‌گیرند. جدول ۵ فراوانی ساخت‌های نحوی بی‌نشان (معلوم) و نشاندار را نشان می‌دهد.

جدول ۵ فراوانی ساخت‌های نحوی

میزان فعال بودن	معلوم	مجهول	وارونه	مبتدایی	مقلوب	اسنادی	شبه اسنادی	خروج به چپ	خروج به راست	جمع
انگلیسی	۲۳۴	۱۹	۴	۶	-	۵	۶	۵	۴	۲۸۳
فارسی	۲۲۴	۱۸	۴	۴	۶	۲	۷	۵	۴	۲۷۴

تعدادی از جملات انگلیسی به همراه ترجمه فارسی آن‌ها در رمان مزرعه حیوانات در زیر ارائه شده‌اند.

1- Old Major was so highly regarded on the farm ...

میجر پیر آنچنان در مزرعه مورد احترام بود ...

2- After the horses came Muriel, the white goat, and Benjamin, the donkey.

بعد از اسب‌ها، موریل بز سفید و بنجامین الاغ آمدند.

3- The hens perched themselves on the windowsills.

مرغ‌ها روی لبه پنجره نشستند.

4- Last of all came the cat.

بعد از همه، گربه آمد.

5- As for the dogs, when they grow old and toothless, Jones ties a brick round their necks and drowns them in the nearest pond.

تازه، سگ‌ها هم وقتی پیر شدند جونز آجری به گردنشان می‌بندد و در نزدیک‌ترین برکه

غرق‌شان می‌کند.

با مراجعه به بافت کلامی در همه جملات بالا در می‌یابیم که عبارات، منطبق‌شده با جایگاه نهاد نسبت به دیگر عبارات دارای مصداق تشخیص‌پذیرتری هستند. گاهی عامل تشخیص‌پذیری منجر به صورت‌بندی گزاره‌ها به صورت ساخت نحوی معلوم می‌شود (جمله)

۳) و گاهی هم منجر به پدید آمدن ساخت‌های نحوی نشاندار مانند وارونه (جملات ۲ و ۴)، مقلوب، مجهول (جمله ۱)، خروج (جمله ۵) و غیره می‌شود. بر اساس این مثال‌ها و آمار جدول ۵، می‌توان نتیجه گرفت که میزان تشخیص‌پذیری در دو زبان منجر به استفاده از صورت‌های نحوی تقریباً مشابهی در دو زبان شده است. نزدیک‌بودن فراوانی ساخت‌های نحوی در انگلیسی و فارسی در جدول ۵ هم بر این اساس قابل‌توجیه است: عامل تشخیص‌پذیری باعث صورت‌بندی نحوی تقریباً یکسانی در دو زبان شده است. این موضوع در توضیحات مربوط به جدول ۴ به عنوان یکی از یافته‌های این پژوهش مورد تأکید قرار گرفته بود.

۵. نتیجه‌گیری

پارامتر تشخیص‌پذیری در همه سطوح زبان مهم‌ترین عامل در صورت‌بندی صرفی، نوایی و نحوی به‌شمار می‌رود. در سطح صرفی معلوم شد که پارامتر تشخیص‌پذیری بر نوع ابزار صرفی مورد استفاده تأثیرگذار بوده و این عامل در دو زبان انگلیسی و فارسی به صورت‌بندی صرفی مشابهی منجر نشده است. در سطح نوایی معلوم شد که اولاً پارامتر تشخیص‌پذیری بر نحوه نمود نوایی مصادیق در جملات تأثیرگذار بوده است و دوماً این تأثیر در دو زبان تقریباً یکسان بوده است. در سطح نحوی نیز مشخص شد که پارامتر تشخیص‌پذیری مهم‌ترین عامل در صورت‌بندی ساخت‌های نحوی بینشان و نشان‌دار است و این عامل در انگلیسی و فارسی منجر به صورت‌بندی یکسانی شده است. مهم‌ترین امتیاز این مطالعه این است که نمود زبانی در تمام سطوح را با توسل به یک عامل، یعنی میزان تشخیص‌پذیری توجیه نموده است. به لحاظ عملی، یافته‌های چنین تحقیقی می‌تواند برای ترجمه، ترجمه ماشینی، آموزش زبان، تدوین کتب درسی و زبان‌شناسی رایانه‌ای راهگشا باشد.

۶. پی‌نوشت‌ها

۱. مبنای این تمایز، داشتن یا نداشتن نشانه‌های صرفی مانند حروف تعریف است؛ مثلاً در جمله انگلیسی زیر و ترجمه فارسی آن
 - the hens perched themselves on the windowsills
 - مرغ‌ها بر روی لبه پنجره نشستند و

در متن انگلیسی "the hens, the windows" نشانه‌ی صوری صرفی، یعنی حرف تعریف معرفگی دارند، درحالی‌که معادل فارسی آن‌ها یعنی «مرغ‌ها» و «پنجره» نشانه‌ی صوری معرفگی ندارند؛ بنابراین، در انگلیسی از «گروه اسمی معرفه/ دارای نشانه» و در فارسی از «گروه اسمی معرفه/ فاقد نشانه» استفاده شده است.

۲. گروه اسمی.

۳. اگر P محاسبه شده از ۰/۰۵ بزرگ‌تر باشد، فرض صفر آماری در سطح اطمینان ۹۵٪ رد نمی‌شود، یعنی بین گروه‌ها تفاوت معنی‌داری دیده نشده است. اما اگر P محاسبه شده از ۰/۰۵ کوچک‌تر باشد، فرض صفر در سطح اطمینان ۹۵٪ رد می‌شود، یعنی بین گروه‌ها تفاوت معنی‌دار وجود دارد.

۴. در آزمون Z عدد شاخص ۱/۹۶ است. اگر عدد به دست آمده از ۱/۹۶ بزرگ‌تر باشد، تفاوت معنی‌دار است و اگر از این عدد کمتر باشد، تفاوت معنی‌دار نیست.

۵. تعیین مصداق عبارت تحت‌عنوان فعال، نیمه‌فعال و غیره براساس ملاحظات کلامی و نقشی قید شده در انگاره‌ی لامبرکت (۲۰۰۴) صورت گرفته است. در اینجا به دلیل محدودیت فضا مجال پرداختن به این موضوع نیست.

۶. در مدل لامبرکت (۱۹۹۴)، تمام مصداق غیرفعال تشخیص‌پذیر هستند و فقط مصداق نو تشخیص‌ناپذیر محسوب می‌شوند، لذا برخی زبان‌شناسان ترجیح می‌دهند به جای واژه «غیرفعال» از واژه «استفاده‌نشده» (unused) بهره ببرند تا ابهامی ایجاد نشود. با این حال، در این پژوهش، به پیروی از لامبرکت ما نیز همان اصطلاح نسبتاً مبهم غیرفعال را به کار گرفته‌ایم.

۷. در این پژوهش، تکیه‌گذاری عبارات بر اساس نقش آن‌ها در جملات صورت گرفته است (ر. ک به لامبرکت، ۱۹۹۴: ۲۴۱). علاوه بر این، افرادی متون نوشتاری را با صدای بلند برای محقق خوانده و محقق اقدام به ثبت تکیه‌ها کرده است. در متن انگلیسی به افرادی رجوع شده که زبان مادری آن‌ها انگلیسی بوده است.

۷. منابع

- امیرشاهی، امیر. (۱۳۸۸). *قلعه حیوانات* (ترجمه). تهران: انتشارات امیرکبیر.



- راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۸۵). «قلب نحوی در زبان فارسی»، *مجله دستور، مجله نامه فرهنگستان (نشریه فرهنگستان زبان و ادب فارسی)*. ش ۲، صص ۲۰-۳۲.
- رضائی، والی و سید محمد تقی طیب. (۱۳۸۵). «ساخت اطلاع و ترتیب سازه‌های جمله»، *مجله دستور، مجله نامه فرهنگستان (نشریه فرهنگستان زبان و ادب فارسی)*. ش ۲، صص ۳-۱۹.
- شهیدی، نوشین. (۱۳۷۹). «مبتداسازی در زبان فارسی با نگاهی نقش‌گرا». *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*. دانشگاه علامه طباطبائی.
- مدرسی، بهرام. (۱۳۸۶). «ساخت اطلاع و بازنمایی آن در زبان فارسی». *رساله دکتری*. *دانشگاه تربیت مدرس*.
- میرزایی، آزاده. (۱۳۸۷). «نقش‌آفرینی ساخت اطلاع در ترجمه». *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*. *دانشگاه علامه طباطبائی*. تهران.
- Birner, B. and Sh Mahootian. (1966). "Functional Constraints in Inversion in English and Farsi". *Language Science*. Vol. 18: pp 127-136.
- Birner, B. (1994). "Information Status and Word Order: and Analysis of English Inversion". *Language*. Vol.70, No.2: pp 233-59.
- Chafe, W. (1976). "Givenness, Contrastiveness, Definiteness, Subject, Topic, and point of view". *Language*. C. Li. (ed., 1976): pp 25-56.
- ----- (1987). "Cognitive Constraints on Information Flow". In *R. Tomlin* (ed., 1987): pp 21-52.
- Lambrecht, Kund. (1994). *Information Structure and Sentence Form*. Cambridge: Cambridge University Press..
- ----- (2001). "A Framework for the Analysis of Cleft Constructions". *Linguistics*. Vol.3: pp. 463-516.
- Orwell, George. (1946). *Animal Farm*. New York: New American Library.
- ----- (1992). "The ZPG Letter: Subjects, definiteness, and information status" in: William C. Mann/Sndra A Thompson (eds), *Discourse Description*.

Diverse Linguistic Analyses of a Fund-Raising Text. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamin.

- ----- (1981). "Toward A Taxonomy of Given-New Information", In P. Cole (ed.). *Radical Pragmatics*. New York: Academic Press: pp 223-255.
- Schmid, Monica S. (1999). *Translating the Elusive: Marked Word Order and Subjectivity in English-German Translation*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamin.